



## درباره سرداران شهید محمد ابراهیم شریفی و سید علی ابراهیمی، آنان که از جنس آیینه و آهن بودند



پرداخت. پس از پیروزی انقلاب، اسلحه به دست گرفت و در ۵ فروردین ۱۳۵۸ عضو کمیته و عضو ستاد اجرایی فرمان اسام(ره) در تربت‌جام شد. پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تاریخ دهم مردامه ۱۳۵۸ عضو رسمی آن نهاد شد و پس از چندی به عنوان مسئول گروه مبارزه با مواد مخدر تربت‌جام منصوب و با سوداگران مرگ به مبارزه مشغول شد. محمدابراهیم، زمانی که میهن از جنوب و غرب مورد حمله رژیم بعثی عراق قرار گرفت، عازم میادین نبرد شد. در عملیات شکست‌حصر آبادان به عنوان مسئول دسته انتخاب شد و در این عملیات از ناحیه سر، شکم، پهلوی، سینه و گردن به سختی مجروح و مدت زیادی در بیمارستان دکتر شریعی مشهد بستری شد. برادر خاتم او محمدامین توکلی در این عملیات به شهادت رسید و پیکرش به وسیله محمدابراهیم به تربت‌جام آورده شد. در عملیات رمضان فرماندهی گروهان را بر عهده گرفت و در عملیات مسلم بن عقیل معاون فرمانده گردان شد و فرماندهی یکی از محورهای عملیاتی را به عهده داشت که در این عملیات برای دومین بار مجروح شد. در عملیات والفجر مقدماتی، فرماندهی گردان الحدید را پذیرفت و در زمان‌آند(دفاع)، مسئول محور عملیات‌بود. در عملیات خیبر سمّت فرمانده واحد طرح و عملیات لشکر ۲۱ امام(رضاع) را به عهده داشت. در سال ۱۳۶۵ توفیق زیارت خانه خدا نصیبش شد. در یک مورد ایشان برای شناسایی به پشت سر دشمن رفته بود و در آن موقعیت به نماز ایستاد و وقتی مورد اعتراض قرار گرفت، گفت: «اگر ما نماز را برای خدا بخوانیم، دشمن هیچ گاه ما را نمی بیند.»در عملیات والفجر ۳ وقتی که نیروهای گردان تحت فرماندهی این سردار، ارتفاعات کله قندی را گرفته بودند، دشمن از سمت چپ ارتفاع قلاویزان تک سنگینی را شروع کرد، ایشان در سنگر نشسته بودند که به ایشان خبر رسید دشمن دست به حمله زده است و الان است که شهر مهران را تصرف کند. او گفت: «ناراحت نباشید، من چایم را می خورم، انشاءا... پدرشان را در می آوریم!» با عزم راسخ حرکت کرد و گفت: «نیم‌ساعت بعد در فلان منطقه برابم همدات بفرستید.» همه تعجب کردند، مگر امکان دارد که به

هرسال موسم این روزها که می شود انگار گمشده ای تو را به خود فرا می خواند. تو می دانی که این درد چیست و با چه آرام می شود. تو قبلا هم این درد را تجربه کرده ای، می دانی باید دلت را به کبوتری سپید بال بسپاری که پرواز دهد این دل را به آنجا که باید پرواز کند. . .

آری! من به کربلای ۵ و شلمچه پرواز می کنم و گوشه ای می نشینم تا تماشاگر کربلای دیگر باشم. می خواهم از حماسه های یشنوم که این سرزمین برای همیشه و قام تاریخش به آن افتخار می کند اگرچه شاید امروز برخی آن حماسه ها و آن بزرگی ها و آن غزل های عاشقانه را نمی بینند و غی خوانند. بهانه این پرواز یادواره هر ساله چند حماسه ساز این هنگامه سترگ و باشکوه است؛ سرداران شهید بابانظر، محمدابراهیم شریفی، سید علی ابراهیمی و... .

بیایید با هم مسافر شویم و بیشتر با این حماسه سازان آشنا شویم. بیایید با ذکر ایاتن، این به آسمان راه یافته ها، بیشتر جانان را صیقل دهیم و دل را تازه کنیم برای ثرین پرواز.

### چریک پیر

سردار شهید محمد ابراهیم شریفی چهارم فروردین ماه سال ۱۳۲۱، در روستای قلعه سرخ در شهرستان تربت‌جام به دنیا آمد. سه فرزند قبل از او به علت نبود امکانات درمانی فوت کرده بودند. محمدابراهیم در محضر استاد بزرگوارش مرحوم شیخ قاسم توکلی که از روحانیون معروف منطقه بود، به کسب علم و دانش پرداخت. قرآن و چند کتاب دیگر را در محضر آن استاد بزرگوار فرا گرفت و علاقه خاصی به تلاوت قرآن و فراگیری احادیث از خود نشان می داد. او در این زمان به کار کشاورزی مشغول بود. محمدابراهیم در ۱۶ سالگی، پدر خود را از دست داد. در سال ۱۳۳۸ ازدواج کرد و حاصل ۲۷ سال زندگی مشترک آنها ۹ فرزند به نام‌های لیلی، طوی، فاطمه، طاهره، علیرضا، صدیقه، حمیدرضا، محمد و اسماء است.در زمان اوج‌گیری نهضت اسلامی، رهبری مردم منطقه را به عهده داشت و با شکل‌دهی تظاهرات و تشکیل جلسات مذهبی و دینی به افشاکاری علیه رژیم پهلوی

## بزرگداشت شهید حسینی محراب ؛ امشب برگزار می شود

امشب همچنین به یاد شهید «علی اصغر محراب حسینی» محفل یادبودی در مشهد برگزار می شود. این محفل از ساعت ۱۹ تا ۲۱ امشب در مسجد رضوی بولوار ابوریحان در منطقه طلاب برپا خواهد شد و طبق اعلام ستاد یادواره، دکتر «سعید جلیلی» سخنران این مراسم خواهد بود. خاطره گویی و مداحی، زینت بخش این مراسم است و علاوه بر آن، یاران و هم‌زمان قدیم شهید محراب، قبل از حضور در این محفل، ساعت ۱۴:۳۰ امروز بر سر مزار او در بهشت (رضاع) گرد هم خواهند آمد.

**كردستان‌های «حسینی محراب» از كردستان‌تاشلمچه**

وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، علی اصغر محراب در دبیرستان آیت ... کاشانی درس می خواند. سال سوم دبیرستان بود و وقتی از دبیرستان تا خانه پیاده می آمد، به مسجد محل سر می زد. آن روزها زمانی بود که نیروهای بسیجی با شوق و علاقه مشغول ثبت نام برای اعزام به جبهه بودند. علی



اصغر هم ثبت نام کرد و فردای آن روز به کردستان اعزام شد، در کردستان با شهید کاوه آشنا شد، کاوه که شجاعت و دلاوری محراب را در بازپس گیری شهر بوکان دیده بود او را به سمت فرمانده عملیات منصوب کرد. در سال های جنگ یک بار از ناحیه

دست و بار دیگر مجروح شیمیایی شد اما حاضر نبود استراحت طولانی کند، حتی حاضر نشد برای مداوا به تهران برود و خیلی زود به جبهه برگشت.

### همراه باهمسر در جبهه نبرد

سکینه پروانه همسر شهید محراب که در زمان حضور این شهید در جبهه های کردستان و جنوب همراهش بوده است، در گفت وگو با خراسان از سختی های حضور یک تازه عروس به همراه همسرش در جبهه های نبرد سخن می گوید و اظهار می دارد: برای من به عنوان یک خانم ۱۸ ساله خیلی سخت بود که به دور از خانواده و در آن شرایط سخت زندگی کنم زمانی که شهید محراب در کردستان بود من در ارومیه بودم و در زمان حضور ایشان در شلمچه هم، خانه ما در اهواز بود. از این رو من نه همسر م را می دیدم و نه به خانواده ام نزدیک بودم و در نهایت تقدیر این بود که در عملیات کربلای ۵، پیشوند «شهید» در کنار نام «علی اصغر محراب» بنشیند.



سید علی ابراهیمی را اجازه بدهید در یک واژه خلاصه کنم؛ من او را همچون آبی آسمان صاف و ساده و صمیمی می بینم. انگار او را بارها دیده ام، انگار صفا و صداقت و سادگی اش واژه هایم را اسیر خودش کرده است. اجازه بدهید این صفا و صمیمیت را در کلمات خانواده اش بیاییم: سید علی ابراهیمی، اول آبان ۱۳۳۷ به دنیا آمد. هنوز چهارده بهار از عمرش سپری نشده بود که مادرش را از دست داد. در این زمان، در فریمان زندگی می کردند. به دلیل شرایط سخت زندگی، تحصیل را رها کرد و به جوشکاری روی آورد. به این ترتیب، کمک خرج خانواده شد. مدتی بعد برای ادامه زندگی به «مشهد» رفتند و او عازم خدمت سربازی شد. با فرمان امام(ره) از خدمت سربازی فرار کرد و به «مشهد» برگشت.

چند ماهی هم مخفیانه به زندگی ادامه داد. در پیروزی انقلاب و تظاهرات نقش فعالی داشت. ضمن اینکه خواهران خود را نیز همراهش می برد. پس از پیروزی انقلاب به جوشکاری روی آورد.در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. در همین زمان، از دختر عموی خود خواستگاری کرد. پس از ورود به سپاه، دوره آموزش چتر بازی را گذراند و سپس مسئول آموزش جوانان بسیجی شد. مدتی بعد به عنوان اولین فرمانده سپاه «کلات نادر» روانه آن دیار شد. پس از بازگشت، فرمانده سپاه ناحیه یک «مشهد» شد. با وجود مخالفت مسئولان سپاه، سرانجام توانست روانه جبهه ها شود. در طول جنگ، فرمانده گردان الحدید، مسئول محور و معاون دوم طرح و عملیات تیپ ۲۱ امام(رضاع) بود. بارها در خط مقدم نبرد زخمی شد. به‌طوری‌که در عملیات قادر، دوستانش فکر کردند شهید شده است. در طول دوران جنگ از «محمد ابراهیم شریفی» و «محمد حسن نظر نژاد» جدا نشد. در سال ۱۳۶۵ و در نبرد کربلای ۵ به آرزوی دیرینه اش رسید. اکنون نیز در بهشت رضای مشهد این سه دوست صمیمی در کنار هم آرمیده اند. از او سه فرزند دختر به یادگار مانده است.

### باید حلال باشد

«زمانی که سید علی آقا مسئول منطقه مالک اشتر مشهد بودند، هر روز صبح قبل از ساعت کار به محل خدمت می‌رفتند و اکثر اوقات شب به منزل باز می‌گشتند. هر وقت به ایشان می‌گفتم که: «شما ساعت کاری‌تان تا ۲ بعدازظهر است، پس چرا اینقدر دیر می‌آیید؟» می‌گفت: «خانم! هدف من فقط رضای خداوند است. من سعی می‌کنم اینقدر کار کنم و زحمت بکنم تا این بولی که از سپاه می‌گیرم، حلال باشد.»

**راوی: سکینه السادات غفوری**

### دست‌های رو به آسمان

پدرم شبی به مرخصی آمده بودند. ما را به خانه خود دعوت کردند و شب هم همانجا بودیم. نیمه‌های شب از شدت گریه ایشان از خواب بیدار شدم. دستپاشان را به طرف آسمان بلند کرده بودند و اشک می‌ریختند. ایشان خیلی به خدا و خون شهدا علاقه داشتند. همیشه مراقب رفتارشان بودند تا کسی از دست ایشان ناراحت نشود.

### سیاهی...!

یکی از دوستانشان به نام آقای نظری که مسئول تدارکات بود، نقل می‌کرد: «شبی در منطقه به اتفاق سید علی ابراهیمی در داخل سنگر نشسته بودیم. آخر شب یک دفعه متوجه شدم سید علی آقا داخل سنگر نیستند. بلافاصله از سنگر بیرون آمدم، یک سیاهی از دور پیدا بود. به یکی از برادران گفتم: برو بین آن سیاهی چیست؟ او رفت و بعد از چند دقیقه برگشت و گفت: چیزی نیست. گفتم: که بود؟ گفت: سید علی آقای ابراهیمی در آنجا یک گودال کنده، داخل گودال رفته، پتوی را هم روی

سرش انداخته و مشغول خواندن نماز شب است. طوری که کسی متوجه ایشان نشود!»

**راوی: سکینه السادات غفوری**

### من نبودم که؟!

شهید نظر نژاد نقل می‌کرد: «شب سردی بود و ما داخل چادر خوابیده بودیم. نیمه‌های شب از خواب بیدار شدم و برادر ابراهیمی را داخل چادر ندیدم. وقتی از چادر بیرون آمدم، دیدم سید پتوی را روی خودش کشیده تا شناخته نشود و مشغول خواندن نماز شب است. صبح روز بعد که این موضوع را به او گفتم، انکار کرد و گفت: اینجا خیلی از رزمندگان نماز شب می‌خواند، حتماً شما اشتباه کرده اید.»

### داستان پرواز

قبل از شهادت مدت ده روز به مرخصی آمده بودند. هنوز چند روزی نگذشته بود که از طرف سپاه به سراغ ایشان آمدند و گفتند، نیاز هست ایشان به جبهه بروند. در زمان مجروحیتی که داشتند، نذر کرده بودند اگر حالشان کامل خوب شود گوسفندی قربانی کنند. این موضوع که پیش آمد و خواستند به جبهه بروند، دوباره «بایستی نذرم را ادا کنم.» به شهید گفتم: «حالا بروید. دوباره که برگشتید، این کار را خواهید کرد.» ولی ایشان گفتند: «حتماً

باید نذرم را ادا کنم.» بلافاصله گوسفندی خریدند و قربانی کردند. دخترم تا فهمید پدرش می‌خواهد به جبهه برود، خودش را در آغوش شهید انداخت، گریه کرد و گفت: «شما شهید می‌شوید.» ایشان گفتند: «دخترم! دفعه اول نیست که می‌خواهم به جبهه بروم.» مثل اینکه به دخترم الهام شده بود که ایشان شهید می‌شوند. وقتی ایشان می‌خواستند بروند، چند مرتبه برگشتند و باچמה خداحافظی کردند. در عملیات کربلای ۴ ایشان مجروح می‌شوند و به قرارگاه منتقل می‌شوند. از آنجا با خانه تماس گرفتند. از بچه‌ها پرسیدند اصلاً در مورد اینکه مجروح شده‌اند چیزی نگفتند. با شروع عملیات کربلای ۵ ایشان دوباره شرکت می‌کنند و وقتی در خط مقدم نیروها را هدایت می‌کردند، به‌دنبال اصابت ترکش، یک پای ایشان قطع می‌شود و خونریزی مغزی می‌کنند که سبب شهادت ایشان می‌شود. ما ماداگی داشتیم، چرا که همیشه آرزوی شهادت می‌کردند و می‌گفتند: «شما بایستی از حضرت زینب(س) الگو بگیرید که چگونه فرزندان امام حسین(ع) را سرپرستی کردند.» ایشان از قبل ما را نسبت به این امر آماده کرده بودند.

**راوی: سکینه السادات غفوری**

## عطر حماسه کربلای ۵ امشب در یادواره شهیدان شریفی و ابراهیمی

۲۹ سال قبل، دی ماه سال ۱۳۶۵، محور شلمچه. یادگاران دفاع مقدس این روزهای سال ۶۵ را خوب به یاد دارند. روزهایی که از عملیات کربلای ۵ روایت می کنند و یاد یاران سفر کرده را در دل ها زنده می سازد. برای مشهدی ها کربلای ۵ محلو ازخاطره است و با مرور این خاطرات نام های دلربایی از مقابل چشمان دیده و دل عبور می کند. از کربلای ۵ که سخن می گویی باید یاد کنی از شهیدان سردار «محمدابراهیم شریفی» و سردار «سیدعلی ابراهیمی» که در کربلای ۵ آسمانی شدند و پرواز تا بی کران نصیبشان شد. در روزهای خاطره انگیز عملیات کربلای ۵، امشب یادواره سرداران شهید «محمدابراهیم شریفی» و «سیدعلی ابراهیمی» در مشهد برگزار می شود. این مراسم از ساعت ۱۸:۳۰ در حسینیه رهروان روح ا... در بولوار شهید رستمی آغاز می شود و با سخنرانی حجت الاسلام ماندگاری، شعرخوانی معنی پور و مداحی حاج مهدی سروری ادامه می یابد. خانه ایثار و شهادت، بنیاد شهید و امور ایثارگران، اداره اوقاف و امور خیریه مشهد و ستاد یادواره شهید بابانظر از جمله بانیان برپایی این محفل عاشقانه اند.



#### ■ شاهد

قضا شد عبادتی که باید قلم ادا می کرد. این را به عزیزی گفتم که با یاد آوری سالگرد شهادت سردار بزرگ و خراسانی سپاه عشق، بابا رستمی، از غفلتی گفتم که ما را فرا گرفته است. درست هم بود سخنانش و من به جان خریدم تا امروز به قضای گفتن از بابا رستمی و شهیدان کربلای ۵ پرداختم که حق مطلب را درباره ما و در برابر ایران و انقلاب و اسلام و امام "ادا" کردند و اگر نبود "ادای جهاد" آنان

ما، امروز خیلی باید برای قضای هویت و حیثیت و عزت خود تلاش می کردیم. ساده نیست که در برابر هجوم دشمنی که از سی و هفت کشور جنگجو داشت چنان با اقتدار بایستیم که دستانی که روزی برای تجاوز به ماشه تفنگ رفت، روزی دیگر به نشان تسلیم بالا برود. این را هم مدیون بابا رستمی هستیم و همه بابا رستمی هایی که با هزار نام، اما یک نشان، از جان گذشتند تا ایران برمدار جانان بماند. بابا رستمی برای من نشان از رستم تاریخی ایران دارد. مردی که مردانگی را با حضور در انقلاب و دفاع مقدس، معنایی نو بخشید و "هفت خان" را برای دفاع از آرمان های بلند امام خمینی، پشت سر گذاشت. هر جا که دشمن بود او تمام قد در برابرش می ایستاد. قوت فرماندهی

## بابا رستمی و بچه های کربلای ۵ فرزندان روح ا... بودند

و حسن تدبیرش "بنی صدر" را هم وادار کرد که از حرف خود برگردد ونه تنها آنان را از ارتفاعات ا... اکبر عقب نکشد بلکه سلاح و مهمات هم در اختیارشان بگذارد. اندیشه و عمل بابا رستمی برگرفته از اندیشه و عمل امام روح ا... بود و این را در برابر بنی صدر که فرمانده کل قوا بود هم تصریح می کرد که "من فرزند امام هستم" و به دستور او آمده ام بیچگم. همین هم بود، بابا محمد، فرزند روح ا... بود چنانکه همه شهدا چنین نسبتی با امام داشتند. آنان فرزندان عقیدتی و بلافصل خمینی بودند حتی اگر هرگز اورا ندیده باشند. همچنانکه فرزندان بلافصل رسول ا... و سربازان همواره بابا رکاب سید الشهدا بودند هرچند ۱۴ قرن میان شان فاصله بود و باز سربازان همای رزم امام هستند تا هروقت اراده خداوندی بر ظهورش قرار گیرد، از قاب عکس ها، بیرون آیند و حماسه آخرین را سربازی کنند. باری شهدا، این جاودانگی یافتگان محضر خدا آمده اند، خدا کند ما، باز، جاناتیمم و قضا نشود، ادای دین مان به دین و امام زمان و خدا از همه ما بپذیرد وقتی به قضا هم قلم بر صفحه دفتر می زنیم تا از عشق بگوئیم و از کربلا که سرالاسرار همه شهادت هاست. بپذیرد از ما که با همه کوچکی های مان دل به دعای شهدا و بزرگواری خدا بسته ایم. . . .